

آخرین نامه‌ی بوخارین قبل از اعدام

نیکلای ایوانوویچ بوخارین



ترجمه‌ی صمد و کیلی



بوخارین و رایکوف، اندکی قبل از محاکمه در سال ۱۹۳۸

مقدمه

در فوریه‌ی ۱۹۳۷ نیکلای ایوانوویچ بوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸)، از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان بلشویک و عضو رهبری حزب کمونیست شوروی، به اتهام «فعالیت ضدحزبی» دستگیر شد و ماه‌ها در زندان انفرادی زیر فشارهای سنگین روحی و جسمی دستگاه امنیتی قرار گرفت. او که پیش‌تر در عالی‌ترین ارکان حزب و دولت شوروی جایگاهی مهمی داشت، در جریان «دادگاه‌های نمایشی مسکو» به خیانت، توطئه و جاسوسی متهم گردید؛ اتهاماتی بی‌اساس که بخشی از موج خونین «تصفیه‌های بزرگ» استالینی بود.

سومین دادگاه مسکو در دوم مارس ۱۹۳۸ آغاز شد و بوخارین در جایگاه مهم‌ترین متهم قرار گرفت. در دوازدهم مارس حکم اعدام او صادر شد و روز بعد، سیزدهم مارس، ضمن آخرین دفاعیات خود بار دیگر بر بی‌گناهی‌اش تأکید کرد و همان روز نامه‌ی «خطاب به نسل آتی رهبران حزب» را نوشت. اندکی بعد، در شب سیزدهم به چهاردهم مارس، در زندان لوبیانکا تیرباران شد.

بوخارین در این نامه از فشارهای طاقت‌فرسای دستگاه امنیتی و ناتوانی‌اش در برابر آن سخن می‌گوید؛ در عین حال بر وفاداری خود به آرمان‌های انقلاب و لنین پای می‌فشرد و با اطمینان پیش‌بینی می‌کند که تاریخ روزی بی‌گناهی او را آشکار خواهد ساخت. نامه‌ی او نیم قرن بعد، در سال ۱۹۸۸، در مجله‌ی «اسپوتنیک» منتشر شد. امروز، در سالروز تولدش،^۱ این متن همچون سندی مهم پیش روی ماست؛ یادآور سرنوشت تراژیک بوخارین و هزاران مبارزی که همچون او قربانی فشار و سرکوب دستگاه استالینی شدند.

نیکلای بوخارین: خطاب به نسل آتی رهبران حزب (۱۹۳۸)

من از زندگی کنار می‌روم. سرم را در برابر گیوتین پرولتاریایی خم نمی‌کنم، گیوتینی که اگرچه بی‌رحم است، باید پاک و منزه باشد. من درماندگی‌ام را در برابر آن دستگاه شیطانی احساس می‌کنم که با درآمیختن روش‌های قرون وسطایی با نیرویی عظیم، تهمت می‌زند و با وقاحت و اطمینان پیش می‌رود.

از دزرژینسکی^۲ دیگر نشانی نمانده است؛ بهترین سنت‌های چکا^۳ به تدریج در غبار تاریخ گم شده‌اند. از آن روزگار که اندیشه‌ی انقلابی همه‌ی اعمال چکا را تعیین می‌کرد، خشونت‌اش را در برابر دشمنان مشروع می‌ساخت و از دولت در برابر هرگونه [فعالیت] ضدانقلابی دفاع می‌کرد، دیگر چیزی باقی نمانده است. این همان چیزی بود که اعتماد، حیثیت و اقتدار ویژه‌ای برای چکا پدید آورد.

امروز، بیشتر «ارگان‌های ان‌کاود»^۴ - این دستگاه منحط مملو از مأموران بی‌فکر، فاسد و مرفه، که اقتدار پیشین چکا را برای خشنود ساختن سوءظن بیمارگونه‌ی استالین^۵ به کار می‌گیرند و در عطش مدال و افتخار می‌سوزند - دست به اعمال ننگین می‌زنند و در نمی‌یابند که هم‌زمان خود را نابود می‌کنند. **تاریخ هیچ شاهدی بر اعمال کثیف را بر نمی‌تابد!**

هر عضو کمیته‌ی مرکزی، هر عضو حزب را می‌توان با این «ارگان‌های معجزه‌گر» درهم شکست و او را به خائن، تروریست، خرابکار یا جاسوس بدل کرد. و اگر حتی در ذهن استالین نسبت به خودش تردیدی پدید آید، دیری نمی‌پاید که همین دستگاه برایش تأییدیه صادر خواهد کرد.

ابره‌ای تیره بر آسمان حزب سایه افکنده‌اند. نه فقط سر من بی‌گناه، بلکه بر هزاران سر دیگر نیز خواهد افتاد. بدین‌سان باید سازمانی خیالی پدید آورند، «سازمان بوخارینی»، که در حقیقت هرگز وجود نداشته است؛ نه اکنون، که هفت سال است هیچ اختلافی با حزب نداشته‌ام، و نه در گذشته، حتی در روزگار اپوزیسیون راست. از سازمان ریوتین^۶ و اوگلانوف^۷ هیچ اطلاعی نداشتم. من دیدگاه‌هایم را همراه با ریکوف^۸ و تومسکی^۹ آشکارا بیان کرده‌ام.

از هجده‌سالگی به حزب پیوسته‌ام و همواره هدف زندگی‌ام چیزی جز مبارزه برای منافع طبقه‌ی کارگر و پیروزی سوسیالیسم نبوده است. و اکنون، روزنامه‌ای با نام مقدس «پراودا»^{۱۰} این دروغ نفرت‌انگیز را منتشر می‌کند که گویا من، نیکلای بوخارین، قصد داشته‌ام دستاوردهای انقلاب اکتبر را نابود کنم و سرمایه‌داری را بازگردانم. این بی‌شرمی بی‌پایان و دروغی محض است؛ تنها با آن وقاحت و بی‌مسئولیتی در قبال

مردم قابل‌قیاس است که کسی بگوید: «معلوم شده نیکلای رومانوف^{۱۱} سراسر زندگی‌اش را وقف مبارزه با سرمایه‌داری و سلطنت و تحقق سوسیالیسم کرده بود!» اگر در روش‌های بنای سوسیالیسم بارها دچار خطا شده‌ام، نسل‌های آینده نباید سخت‌گیرانه‌تر از آنچه ولادیمیر ایلچ [لنین] داوری کرده بود، درباره‌ی من قضاوت کنند. ما نخستین کسانی بودیم که در راهی ناشناخته به‌سوی هدفی مشترک گام نهادیم. آن زمان، روزگاری دیگر بود و آیینی دیگر. در پراودا صفحه‌های بحث منتشر می‌شدند، همه به گفت‌وگو می‌پرداختند، راه درست را می‌جستند، با یکدیگر درگیر می‌شدند و باز آشتی می‌کردند تا همگام به پیش روند.

خطاب من به نسل آتی رهبران حزب است؛ نسلی که رسالت تاریخی‌اش گشودن این کلاف هولناک جنایت‌ها خواهد بود، جنایت‌هایی که در این روزگار دهشتناک روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شوند، همچون شعله‌ای زبانه می‌کشند و حزب را خفه می‌سازند.

خطاب من به همه‌ی اعضای حزب است.

در این روزهای واپسین زندگی‌ام، یقین دارم که تاریخ، دیر یا زود، بی‌گمان مرا تبرئه خواهد کرد.

من هرگز خیانتکار نبوده‌ام. برای جان لنین، بی‌هیچ درنگی جان خود را فدا می‌کردم. من کیروف^{۱۲} را دوست داشتم و هیچ توطئه‌ای علیه استالین در میان نبوده است.

از نسل تازه، جوان و صادق کادرهای رهبری حزب درخواست دارم که نامه‌ام را در پلنوم کمیته‌ی مرکزی^{۱۳} بخوانند، عدالت را درباره‌ام اجرا کنند و مرا بار دیگر به حزب بازگردانند.

رفقا، بدانید، بر پرچمی که شما در مسیر پیروزمندانه به سوی کمونیسم **برافراشته‌اید**، قطره‌ای از خون من نیز نقش بسته است.

پیوند با متن نامه به آلمانی: [این جا](#)

-
- ^۱ سالروز تولید نیکلای ایوانوویچ بوخارین ۹ اکتبر ۱۸۸۸ است.
- ^۲ فلیکس دژرژینسکی (۱۸۷۷-۱۹۲۶): انقلابی بلشویک و بنیان‌گذار چکا.
- ^۳ چکا: نخستین سازمان امنیتی شوروی پس از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷-۱۹۲۲).
- ^۴ ان‌کاود: دستگاه امنیتی و پلیسی دوران استالین، مسئول سرکوب‌های گسترده.
- ^۵ استالین (۱۸۷۸-۱۹۵۳): رهبر حزب کمونیست و اتحاد شوروی پس از لنین.
- ^۶ سازمان ریوتین: گروهی منتقد به رهبری مارتیمیان ریوتین که در ۱۹۳۲ سندی علیه استالین منتشر کرد.
- ^۷ اوگلانوف (۱۸۸۶-۱۹۳۸): عضو حزب و دبیر اول کمیته‌ی مسکو که به فعالیت ضدحزبی متهم و اعدام شد.
- ^۸ آلكسی ريكوف (۱۸۸۱-۱۹۳۸): نخست‌وزیر شوروی پس از لنین؛ در کنار بوخارین محاکمه و اعدام شد.
- ^۹ میخائیل تومسکی (۱۸۸۰-۱۹۳۶): رهبر اتحادیه‌های کارگری شوروی؛ پیش از دستگیری خودکشی کرد.
- ^{۱۰} پراودا: روزنامه‌ی رسمی حزب کمونیست شوروی، به معنای «حقیقت».
- ^{۱۱} نیکلای رومانوف (۱۸۶۸-۱۹۱۸): آخرین تزار روسیه که پس از انقلاب اکتبر اعدام شد.
- ^{۱۲} سرگئی کیروف (۱۸۸۶-۱۹۳۴): رهبر محبوب حزب و نزدیک به استالین؛ ترورش بهانه‌ی آغاز تصفیه‌های بزرگ شد.
- ^{۱۳} پلنوم کمیته‌ی مرکزی: نشست عمومی کمیته‌ی مرکزی حزب برای تصمیم‌گیری‌های کلان.